

فلسفه و مفهوم جهاد در اسلام



فلسفه و مفهوم جهاد در اسلام

عبدالرحمن زارعی

جهاد

۱۴۰۲ / ۱۲ / ۱۹

عنوان:

نویسنده:

موضوع:

تاریخ انتشار:

بسم الله، والحمد لله، والصلاة والسلام على رسول الله و على آله وصحبه و من اهتدى بهداه. اما بعد:

با یاری الله تبارک و تعالی قصد دارم در سلسله مطالبی به تبیین و تفهیم اصل جهاد در اسلام بپردازم.

ابتدا خوب هست این نکته را یادآوری کنم مختصرا که جهاد ابواب مختلفی دارد و شامل جهاد با نفس، با شیطان و... هست و جنس آن به اعتبار قلب فرض عین می باشد. اما در اینجا ما به یکی از ابواب جهاد به معنای قتال پرداخته و قصد داریم که مفهوم و فلسفه آن در اسلام را بررسی کنیم با تمرکز بر جهاد طلب.

برای فهم این موضوع ابتدا نیاز به بررسی دو موضوع داریم:

✓ 1. مفهوم و شالوده دین اسلام

✓ 2. دایره جغرافیای جمعیتی رسالت اسلام.

برای فهم موضوع اول باید دایره دید را کمی وسیع تر کرده و از خود بپرسیم فلسفه خلق آسمان ها و زمین و ما انسان ها چیست؟ چرا در حال حاضر در حال تنفس هستیم و قلب ما در حال تپیدن هست؟ و چرا ما اصلا وجود داریم و در زمین به سر میبریم؟ بالطبع ما عقیده داریم که خلق آسمان ها و زمین و ما فرزندان سیدنا آدم (علیه السلام) بی هدف نیست و معتقدیم که الله تعالی همه اینها را خلق کرده و یکی از صفات الله حکمت هست و قطعا خلق این موارد دارای حکمتی هست.

الله تعالی می فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ [المؤمنون ۱۱۵]

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می گوید:

[وَقَوْلُهُ: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ أَي: أَفَظَنَنْتُمْ أَنَّكُمْ مَخْلُوقُونَ عَبَثًا بِلاَ قَصْدٍ وَلَا إِرَادَةٍ مِنْكُمْ وَلَا حِكْمَةٍ لَنَا.]

وعلامه سعدی رحمه الله نیز می گوید:

[أَي: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ﴾ أَيها الخلق ﴿أَنَّكُمْ خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ أَي: سدى وباطلا، تأكلون وتشربون

وتمرحون، وتتمتعون بلذات الدنيا، وترككم لا نأمركم، و[لا] ننهاكم ولا نشيكم، ولا نعاقبكم؟]

همچنین الله تعالى می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبِينَ﴾ [الأنبياء ۱۶]
 ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ (۱) وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ [ص: ۲۷]

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الدخان: ۳۸-۳۹]

پس نتیجه می گیریم که خلق و آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه در آن هست و ما انسان ها بی هدف و بی حکمت نیست چنانکه سعدی رحمه الله می گوید:
 [یخبر تعالى عن تمام حکمته في خلقه السموات والأرض، وأنه لم يخلقهما باطلاً، أي: عبثاً ولعباً، من غير فائدة ولا مصلحة].

اما در خصوص ما الله تبارک و تعالی میفرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات ۵۶]

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾ [هود ۷]

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الملک: ۲].

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الكهف: ۷].

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ [الطلاق ۱۲]

در این آیات به خوبی مبین هست که هدف از خلقت ما فرزندان آدم علیه السلام چیزی نیست جز کسب معرفت و خالص سازی قلب و عبادت الله تعالى و این بزرگترین حکمت خلق انسان هاست.

چنانکه علامه سعدی می فرمایند:

[هذه الغاية، التي خلق الله الجن والإنس لها، وبعث جميع الرسل يدعون إليها، وهي عبادته، المتضمنة لمعرفته ومحبته، والإنابة إليه والإقبال عليه، والإعراض عما سواه، وذلك يتضمن معرفة الله تعالى، فإن تمام العباداة، متوقف على المعرفة بالله، بل كلما ازداد العبد معرفة لربه، كانت عبادته أكمل، فهذا الذي خلق الله المكلفين لأجله، فما خلقهم لحاجة منه إليهم.

این هدفی است که خداوند جنها و انسانها را برای آن آفریده و همه پیامبران را مبعوث کرده است تا به سوی آن دعوت کنند و این هدف پرستش و بندگی خداوند است که باید همراه با شناخت و محبت او و روی آوردن به وی و روی برگرداند از غیر او باشد و این متوقف بر معرفت خداوند متعال باشد. و کمال عبادت بستگی به شناخت خداوند دارد بلکه هر اندازه بنده شناخت خداوند دارد بلکه هر اندازه بنده شناخت بیشتری نسبت به پروردگارش داشته باشد عبادت او کامل تر خواهد بود و عبادت چیزی است که خداوند بندگان را به خاطر آن آفریده است. پس آنها را برای این نیافریده که به آنان نیازی داشته باشد.]

ابن کثیر رحمه الله نیز در تفسیر آیه اولی می آورد:

[أي: إنما خلقتهم لأمرهم بعبادتي، لا لاحتياجي إليهم، وقال علي بن أبي طلحة عن ابن عباس: إلا ليعبدون، أي: إلا ليقروا بعبادتي طوعاً أو كرهاً، وهذا اختيار ابن جرير، وقال ابن جريج: إلا ليعرفون، وقال الربيع بن أنس: إلا ليعبدون، أي: إلا للعبادة،]

همچنین علامه شنقیطی رحمه الله بعد از نوشتن تعدادی از آیات در این باب می فرماید:

[فَتَصْرِيحُهُ - جَلَّ وَعَلَا - فِي هَذِهِ الْآيَاتِ الْمَذْكُورَةِ بِأَنَّ حِكْمَةَ خَلْقِهِ لِلْخَلْقِ، هِيَ ابْتِلَاؤُهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، يُفَسِّرُ قَوْلَهُ: ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾. وَخَيْرٌ مَا يُفَسِّرُ بِهِ الْقُرْآنُ - الْقُرْآنُ.]

خب ما حالا فلسفه وجود انسان ها بر روی زمین را شناختیم ومعنی عبادت به طور عام به هر چیزی که الله تعالی از اعمال، اقوال و.. دوست دارد. و یک تعریف کلی نیز از آن قرار میدهم.

[العبادة في اللغة: الخضوع، والتذلل للغير لقصد تعظيمه ولا يجوز فعل ذلك إلا لله، وتستعمل بمعنى الطاعة. وفي الاصطلاح: ذكروا لها عدة تعريفات متقاربة: منها: أ - هي أعلى مراتب الخضوع لله، والتذلل له. ب - هي المكلف على خلاف هوى نفسه تعظيماً لربه. ج - هي فعل لا يراد به إلا تعظيم الله بأمره. د - هي اسم لما يحبّه الله ويرضاه من الأقوال، والأفعال، والأعمال الظاهرة والباطنة.] الموسوعة الفقهية ج29/256.

اما درخصوص بحث دوم دایره جغرافیای_جمعیتی رسالت اسلام الله تعالى می فرماید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [الأعراف ۱۵۸]

{وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ} [الأنبياء ۱۰۷]

{تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا} [الفرقان ۱]

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾ [سبأ: ۲۸]

﴿وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فالنَّارُ مَوْعِدُهُ﴾ [هود: ۱۷]،

اگر از سنت هم بخواهیم دلیل بفرستیم: 

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أُعْطِيتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتْهُ الصَّلَاةُ فَلْيَصِلْ، وَأُحِلَّتْ لِي الْمَغَانِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بَشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ سَمِعَ بِي مِنْ أُمَّتِي أَوْ يَهُودِيٍّ أَوْ نَصْرَانِيٍّ، فَلَمْ يُؤْمِنْ بِي، لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ»

کاملاً واضح هست با دلایل قطعی از قرآن و سنت (که برخی در بالا ارائه شد) که رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم یک رسالت جهانیست و محدود به یک گروه نژادی، یک کشور و دو کشور، یا یک قاره و دو قاره نیست بلکه برای جمیع انسان ها و جنیان هست.

چنانکه ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه ۱۵۸ سوره اعراف می گوید:

[يَقُولُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ وَرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ ﷺ ﴿قُلْ﴾ يَا مُحَمَّدُ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ وَهَذَا خِطَابٌ لِلْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ، وَالْعَرَبِيِّ وَالْعَجَمِيِّ، ﴿إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ أَيُّ: جَمِيعُكُمْ، وَهَذَا مِنْ شَرَفِهِ وَعَظَمَتِهِ أَنَّهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، وَأَنَّهُ مَبْعُوثٌ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً].

القول في تأويل قوله تعالى: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۲۸)

يقول تعالى ذكره: وما أرسلناك يا محمد إلى هؤلاء المشركين بالله من قومك خاصة، ولكننا أرسلناك كافة للناس أجمعين؛ العرب منهم والعجم، والأحمر والأسود، بشيرًا من أطاعك، ونذيرًا من كذبك ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ أن الله أرسلك كذلك إلى جميع البشر. طبري قال يحيى بن سلام: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾ إلى جماعة الخلق؛ الجن والإنس.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾ يَعْنِي: إِلَى النَّاسِ عَامَّةً. وَقَالَ قَتَادَةُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: أَرْسَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ إِلَى الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، فَأَكْرَمَهُمْ عَلَى اللَّهِ أَطْوَعَهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

پس نتیجه میگیریم که اسلام یک رسالت جهانی هست که خواست آن از جمیع انسان ها این هست که خالصانه پروردگاری که آنها را خلق کرده و زمین و کوه ها و دریاها و.. را برایشان رام کرده پرستش کنند و به او شرک نورزند و تنها جایی که در آن، آن خدا خالصانه و بدور از افراط و تفریط و خالی از هرگونه شرک عبادت می شود در این دین هست و همه راهای دیگر خالی از وحی آن خداست و دچار انحطاط و شرک شده.

الله تعالی می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ﴾ [البقرة : ۲۱]

ببینید در این آیه الله تبارک و تعالی جميع انسان ها را دعوت می کند به پرستش کسی که آنها را خلق کرده و این همان اصل دعوت اسلام هست که ما جميع انسان ها را دعوت می کنیم به پرستش الله تعالی و قطعا این راه دارای ابزاری هست:

✓ 1. بحث و مجادله و ارائه و اقامه حجت (روشنگری)

✓ 2. رفع موانع (حرکت)

از طریق بحث و مجادله و اقامه حجت پایه های اعتقادی کفر فرو میریزد و از طریق بحث دوم سلطه هایی که بر اساس آن اعتقادات کفری شکل گرفته اند چنانکه سید رحمه الله در معالم في الطريق می گوید:

[وإذا كان „البيان“ يواجه العقائد والتصورات، فإن „الحركة تواجه العقبات المادية الأخرى - وفي مقدمتها السلطان السياسي القائم على العوامل الاعتقادية والتصورية والعنصرية والطبقية والاجتماعية والاقتصادية المعقدة المتشابكة - وهما معا - البيان والحركة - يواجهان“ الواقع البشري „ بجملته. بوسائل مكافئة لكل مكوناته. وهما معا لا بد منهما لانطلاق حركة التحرير للإنسان في الأرض. „الإنسان“ كله في „الأرض“ كلها. وهذه نقطة هامة لا بد من تقريرها مرة أخرى!]

و بنده به تفصیل به این دو خواهم پرداخت.

اگر ما تاریخ انبیا رو بررسی کنیم به نمونه زیادی دست پیدا می کنیم از موانعی که ظالمان در راه آنها ایجاد کردند و سعی می کردند که آنها را از توده مردم جدا کنند و مانع نشر و اشاعه توحید شوند همانطور که به سیدنا شعیب علیه السلام گفتند:

[قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا] و آنها را تهدید به اخراج کردند و اگر قبیله سیدنا شعیب نبود آن را رجم می کردند [وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْتُكَ] و رجم از قبیح ترین نوع قتل است، قوم لوط به ایشان گفتند [وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ] إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ، و نمونه های بسیار زیادی از اینها هست همانطور که میبینم قریش چگونه تصمیم به قتل رسول الله صلی الله علیه وسلم گرفتند و ایشان را آزار میدادند و صحابه را شکنجه میداده و به قتل می رساندند، یا می خوانیم که چگونه فرعون علیه سیدنا موسی علیه السلام شورید، یا چگونه فرماندار رومی با تحریک یهودیان تصمیم به قتل سیدنا عیسی علیه السلام گرفت.

ببینید اینها در طول تاریخ موانعی در راه اشاعه توحید بودند و هستند، اینها همان کسانی بودند که می گفتند: [مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي] یا می گفتند: [أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى]، [أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ]، [مَنْ أَشَدُّ مَنَا قُوَّةً] یا یکی از اینها به نام خسرو پرویز وقتی که رومیان را شکست داد چنان سرمست بود که اینگونه گفت: [از طرف خسرو بزرگترین خدایان و مالک تمام روی زمین به هر قل غلام پست و بی حس خودش ساختند].

اساساً وقتی همچنین گروه هایی در قدرت و راس هستند تمام قدرت و نیرو خویش را در راه به بردگی و اسارت گرفتن عوام، ارضای شهوات، و بهره برداری هر چه بیشتر از لذت ها به کار می برند و نتیجه چنین راه و روشی سرایت و انتشار فساد در تمامی ارکان جامعه هست و تشکیل جامعه طبقاتی چنانکه به وفور مشاهده میشود که این ویژگی اشاعه فساد در ارکان جامعه و جامعه طبقاتی یکی از ویژگی های اساسی جوامع جاهلی هست.

در این گونه جوامع گروهی از روی هوا و هوس بر گروه دیگر چیره شده و بر همین اساس حکومت می کند و آن گروه و نزدیکان آنها خود و جامعه زیر دست آنها در سرکشی و طغیان شهوات غرق می شوند و به مرور رو به افوال و نابودی می روند و هلاک می شوند و اساس این ویژگی طغیان شهوات بین همه جاهلیت های تاریخ بشر مشترک هست چنانکه محمد قطب رحمه الله در این خصوص می گوید:

تجربه های فراوان بشر در مدار تاریخ و در لابلای قرن ها و عصرها این حقیقت را ثابت کرده است که دائم فرزندان آدم و حوا یا در دامنه های گسترده هدایت خدا زندگی کرده اند و یا در گرداب تاریک و متعفن شهوات.

در اینجا که هدف فقط کسب و بهره برداری از متاع دنیا به هر طریقی که شده باشد بر اساس برخورداری و نزدیکی به طواغیت در جوامع جاهلی نظام طبقاتی شکل می گیرد که در سطح آخر این نظام طبقاتی اکثراً فقرا، ضعیفان و کشاورزان و کارگران و... در طول تاریخ بودند که توسط سطوح بالاتر نظام طبقاتی به بردگی گرفته می شدند و می شوند و اینها هم برای فراموشی ظلم و تبعیضی که علیه آنان بود نیز خود را سرگرم شهوات می کردند و در اینجا نیز گاهی حاکمان نیز مشارکت می کردند که مشغول آن شوند و امور مهم را فراموش کنند چنانکه خطری آنها و طبقات بالاتر نظام طبقاتی و نزدیکان آنها را تهدید نکند.

برای تفهیم بهتر این مسئله بنده چند مثال از جوامع جاهلی مختلف میزنم.

زیرا که ما اهل سنت ایران طبیعتاً با برخی ملاحد و ملی گرایان (نژاد پرست) ایرانی برخورد می‌کنیم که میخوان بگویند همه چی قبل از ظهور اسلام خوب بوده و ما بعد از ظهور آن بدبخت شدیم ابتدا به جامعه جاهلی ایران قبل از ظهور اسلام میپردازم.

این اشخاصی که میخوان بگویند همه چی قبل از ظهور اسلام گل و بلبل بوده اگر در جوامع آن زمان زندگی می‌کردند الان احتمالاً در بردگی کسرها به سر می‌بردند! البته این اشخاص که نمونه تجسم حماقت محض به شکل انسان هستند برایشان وضعیت توده مردم ایران قبل از ظهور اسلام مهم نیست و اصلاً مورد تاکید نیست!

بلکه چیزی که بهش فکر می‌کنند بیشتر مبحث قدرت و سلطه و میلیتاریسم حکومت‌های باستان ایران هستش که ایها الناس ببینید ما انقدر فتح کردیم و گرفتیم و این بودیم (دریغ از اینکه چنگیز از اونا بیشتر گرفت!) و بعد کمی به اصطلاح غرور ملیش فوران کنه و یک سیگاری به لب بزنه و فاز بگیره. البته این اشخاص که معبودشان وطنشان هست، معیار ولاء و براء وطنشان هست نزدشان هر چیزی جز آن بیگانه هست خبر ندارن همین ناسیونالیسم و ملی‌گرایی که به آن معتقد هستند وارداتی هست و ریشه آن به کشور های اروپایی برمیکرده و از طریق آنها تا حد زیادی به سرزمین های اسلامی وارد شده و پا گرفت و البته خود اروپایی ها هم بعد از جنگ های جهانی اول و دوم که یکی از علت هاش همین ملی‌گرایی بود به سم بودن این مفهوم پی بردن و تا حد قابل توجه ای نیز اونجا تضعیف شده!

خب به جامعه جاهلی ایران قبل از ظهور اسلام در سه مولفه ① بحث جامعه شناختی جامعه ایران و ظلم های موجود ② تقدیس و پرستش شاهان و به بردگی گرفتن مردم توسط آنها ③ دین و اعتقادات آنها به شکل مختصر (با توجه به اینکه بحث اصلی چیز دیگریست) می‌پردازم.

■ بررسی از منظر جامعه شناختی ایران در زمان قبل از ظهور اسلام.

دقیقاً چیزی را که در پیام قبل اشاره کردم در خصوص جوامع جاهلی مولفه هایش در جامعه جاهلی ایران قبل از اسلام وجود دارد.

جامعه ایران پیش از اسلام یک جامعه طبقاتی بود که مردم در گروه های مختلفی از جمله موبدان، ارتشیان، دبیر، توده ملت (شامل کشاورزان و...) تقسیم می شدند و هر گونه تحرک اجتماعی در بین طبقات کاملاً ممنوع بود چنانکه کریستنسن در کتاب ایران در عهد ساسانیان ص ۳۱۲ می گوید:

Chacun avait son rang à lui et sa place fixe dans la société, et c'était un principe fermement établi de la politique sassanide, que personne ne devait aspirer à un rang plus haut que celui qui lui était destiné par sa naissance

بعلاوه طبقات از حیث مراتب اجتماعی درجاتی داشتند. هر کس را در جامعه درجه و مقامی ثابت بود و از قواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را باید شمرد، که هیچکس نباید خواهان درجه باشد فوق آنچه بمقتضای نسب با و تعلق میگیرد. بعلاوه طبقات از حیث مراتب اجتماعی درجاتی داشتند هر کس را در جامعه درجه و مقامی ثابت بود و از قواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را باید شمرد، که هیچکس نباید خواهان درجه باشد فوق آنچه بمقتضای نسب با و تعلق میگیرد.]

یعنی فرضاً شخص کشاورز نمیتوانست روحانی شود و کسب علم کند و یا در مثلاً صنعتی کار کند و هر آنچه به اشخاص می رسید براساس نسب و پیشینه اجدادی بود و بعلاوه مسئولیت های مهم مثل کارهای دیوانی به افراد پست نژاد سپرده نمیشد چنانکه پرفسور کریستنسن از ابوالفداء نقل می کند که:

Selon Abū-l-Fidā, les rois d'Iran ne confiaient à des gens de basse naissance aucune affaire appartenant à l'administration de l'État

ابو الفداء گوید: پادشاهان ایران هیچ کاری را از کارهای دیوانی به مردم پست نژاد نمی سپردند.

البته یک نکته رو هم اضافه کنم که از آنجا که ما مسلمین اهل انصاف و عدل هستیم چنانکه در منابع تاریخی آمده رفتن از طبقه ای به طبقه دیگر در جامعه ممنوع نبوده به طور کلی استثنای نبوده و به طور کلی اینگونه بوده که کسی حق تحرک اجتماعی در طبقات رو نداشته و یک داستان جالب را پرفسور کریستنسن نقل می کند که.... 🙄

....نقل می کند که انوشیروان برای تامین هزینه لشکر قصد داشته مقداری پول از گروهی قرض بگیرد که کفشگری این هزینه را به شاه میدهد و از شاه میخواهد که فرزندش را اجازه دهد که وارد طبقه فرهنگی شود و دبیری شود لیکن شاه رد می کند و اینگونه پاسخ می دهد:

چو بازارگان بچه گردد دبیر/هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما برنشیند به تخت/دبیری ببایدش پیروز بخت
هنر یابد از مرد موزه فروش/سپارد بدو چشم بینا و گوش
به دست خردمند مرد نژاد/نماند جز از حسرت و سرد باد
به ما بر، پس مرگ نفرین کند/چو آیین این روزگار این بود
هم اکنون شتر بازگردان از راه/درم خواه از موزه دوزان مخواه
فرستاده برگشت و شد با درم/دل کفشگر زان درم پر از غم

که اینها هم باز نمونه ای از هست از ممنوعیت تحریک اجتماعی در طبقات به طور کل جامعه ایران بر اساس دو چیز شکل می گرفت ^۱ خون و تیره ^۲ مالکیت، و طبقات ثروتمند و بالاتر طبقات پایین تر را به بردگی می گرفته و آنها را پست دانسته و به آنها ظلم می کردند و فاصله عمیقی بین طبقات وجود داشت طوری که این جامعه طبقاتی در زمان حکومت هخامنشیان تثبیت شده و در زمان حمله اسکندر واز بین رفتن حکومت هخامنشیان اقشار پایین دست کمی وضع بهتری پیدا کرده و راحت به زندگی میپرداختن لیکن بعد تشکیل حکومت اشکانی دوباره نظام طبقاتی تقویت شد و تا پایان حکومت های باستان ایران و ظهور اسلام ادامه داشت البته به جز یک دوره مزدکیه که در خصوص آن نیز خواهیم پرداخت. مرتضی راوندی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران جلد ۱ ص ۵۶۹ در این خصوص می گوید:

[در دوره هخامنشیان مخصوصا از عصر داریوش به بعد وضع ملل تابع شاهنشاهی از جهات اجتماعی و طبقاتی مشخص و معین گردید و بین طبقه نجبا و اشراف و روحانیان با توده های زحمتکش مگاک عمیق پدید آمد با حمله اسکندر و جانشینان او، موقعیت اجتماعی طبقات فرمانروا سستی گرفت].

نام خانواده و تیره های بزرگ در دفاتر دولتی نوشته شده و عوام مردم حق خریدن از آنها را نداشتند، و شهری ها بر خلاف روستانشین ها از خدمات نظامی معاف بوده در حالی که روستاییان و.. پیاده نظام سپاه را شکل داده و در عبودیت و استثمار به سر می بردند چنانکه که پرفسور کریستنسن از آمیانوس مارسلینوس نقل می کند که:

[گروه گروه از این روستاییان پیاده از پی سپاه میرفتند گویی ابد الدهر محکوم بعبودیت هستند به هیچ وجه مزدی و پاداشی به آنان نمیدادند.] در حالی که روستاییان و کشاورزان و توده ملت در استثمار و بردگی به سر می بردند و طبقات بالا به پایین تجاوز و تعدی می کردند و املاکشان را غصب می کردند چنانکه در توقیعات کسری ص ۱۷ آمده که:

[ملک زاده نرسی املاک و مزارع بسی از دهقانان را که در جوار ضیاع و عقار او بودند از روی غصب و جور به تصرف درآورد.]

و همچنین چنانکه در توقیعات کسری آمده وی دستور می دهد که:

[بمجرد ورود منشور عدالت سطور تمامی اراضی مذکوره را از آن سست خرد مسترد نموده به ارباب آن رد نمایند.]

در این حالات شاه و اشراف و لشکریان و.. در آرامش و راحتی و برخورداری کامل به سر برده و تمام سرمایه کشور را در اختیار داشتند این عده قلیل و عامه مردم باید برای این عده کار می کردند و هرگاه در اثر زیاده روی این اشخاص در ارضای شهوات هزینه های کشور برای لشکر کشی ها و به بردگی گرفتن دیگر ملل و.. کم می آمد مالیات را افزایش داده و به زور از طبقات پایین می گرفتند طوری که شخص می ترسید دست به اموالش بزند تا زمانی که مالیات را پرداخت نمی کرد.

این طبقه اشراف نیز بر اساس لباس و تجملات و.. از عوام جدا می شدند چنانکه دکتر راوندی از کریستنسن نقل می کند که:

[اشراف را به لباس و مراکب و آلات تجمل از محترفه و مهنه ممتاز کردند و زنان ایشان همچنین به جامه های ابریشمین و قصرهای منیف و رانین و کلاه و صید و آنچه آیین اشراف است و مردمان لشکری به آسایش و رفاهیت آمن و مطمئن به خانه ها به معاش بر سر زن و فرزند فارغ نشسته.]

ما نمونه از زندگی این اشراف را از ویل دورانت نقل می کنیم:

ویل دورانت زندگی اشراف عهد هخامنشی را چنین توصیف می کند:

خانه های زیبا و باغهای عالی داشتند که گاهی به صورت شکارگاه و محل نگاهداری مجموعه های گوناگون جانوران در می آمد. در خانه های خود اثاثه گرانبها جمع آوری می کردند از قبیل میزهایی که روپوش طلا و نقره داشت یا با این دو فلز گرانبها منبت کاری شده بود و تختهایی که روپوش عالی آنها را از کشورهای دیگر می آوردند و فرشهای نرمی که ... کف اتاقهای خود را با آن مفروش میکردند. در جامهای زرین شراب می نوشیدند و میزها و طاقچه های اتاق را با گلدانهای ساخت بیگانگان می آراستند. آواز خواندن و رقصیدن را دوست میداشتند و از نواختن جاز و نی و طبل و دف لذت می بردند گوهرهای گرانبها در نزد آنها فراوان بود و با آنها از تاج و گوشواره گرفته تا دستبند و کفشهای مرصع میساختند. مردان نیز به زیور آلات علاقه مند بودند و گوش و گردن و بازوهای خود را با آنها می آراستند. مروارید و یاقوت و زمرد و لاجورد از خارج وارد می کردند ولی فیروزه را از کانههای ایران به دست میآوردند و از همین سنگ گرانبها بود. تاریخ تمدن بخش اول ج ۱ ص ۱۶۵ ویل دورانت.

در همین حال عوام مردم در وضعیتی نکبت بار و استثمار طبقات بالا به سر می بردند. برای مثل توده روستاییان که بزرگترین توده ملت به شمار می رفتند همچون بردگانی وابسته به زمین مبادله می شدند چنانکه دکتر گیرشمن در این خصوص در کتاب ایران از آغاز تا اسلام ص ۳۴۵ در این خصوص اینگونه می نویسد:

[روستاییان بزرگترین توده ملت ایران را تشکیل میدادند و قانونا آزاد بودند ولی عملا به صورت بردگانی وابسته به زمین در آمده بودند و با اراضی و دهکده ها فروخته میشدند.]

همچنین در ادامه می گوید:

[در حالی که حیات اقتصادی جمعا تا حدی سعادت آمیز بود سرنوشت دهگانان بدتر شده بود. سیرت روشن بینانه ای که روستاییان در دوره یونانیت از آن برخوردار بودند از میان رفت آنان مورد تعدی قرار میگرفتند استقلال نداشتند و هرگز از تعلیم و تربیت برخوردار نمی شدند. ایشان به استثنای چند مورد نادر که استقلالی کمابیش بی ثبات در میان آنها دیده میشد به دولت یا یکی از بزرگان تعلق داشتند. زارعان وابسته به اراضی و املاک دولت و یا آتشگاهها بودند.

مالکان بزرگ اراضی بیش از پیش مقتدر گردیدند و مالکان کوچک مجبور بودند که برای رفع بحران اقتصادی و تعدیات دولت، خود را تحت حمایت مالکان بزرگ قرار دهند چون بزرگان مزبور می بایست مالیات را جمع آوری کنند تعداد کسانی که تحت نظارت آنان بودند، افزایش یافت. دولت که بدین وجه جمع آوری مالیاتها و عوارض برای وی تسهیل شده بود، تا حدی به فئودالها وابسته گردید و مساعی وی برای پایان دادن نفوذ اینان منجر به شکست شد و قدرت بزرگان بدان حد رسید که پادشاه از نظر مالی و نظامی وابسته آنان به شمار می رفت.

در این املاک و اراضی که در متن اشاره شد طیفی وسیعی از جمله آهنگران، نجاران، کشاورزان، نانوایان، آسیابان ها و.. زندگی می کردند! دکتر گیرشمن همچنین در ادامه این صفحات (۳۴۸ تا ۳۴۶) نکاتی را ذکر می کند که مختصرا آن را قرار میدهم:

املاک بزرگ به صورت مؤسسات محدودی در آمدند و قسمت اعظم آنها به اجاره واگذار می شدند. در این املاک گروهی از روستاییان به کار می پرداختند و هر چه را که مصرف اعیان و بزرگان بود، عمل می آوردند؛ از قبیل گندم روغن، شراب، انواع میوه و گوشت دستمزد را جنسی می پرداختند و همچنین عواید زمین جنسی بود. جریان مسکوکات در مناطق روستایی به حداقل تخفیف یافته بود. مالکان دیگر در شهرها سکونت نمی کردند، بلکه در املاک خود در مواضع مستحکم مسکن می گزیدند و از آنجا زراعت املاک خود را به وجهی معقول و منظم اداره میکردند. کاخهای آنها همه نوع تجملات را که در آن عهد میسر بود دارا بود و سربازان خاص ایشان از آن قصرها دفاع میکردند و همواره آماده حمایت آنان یا خانواده دوستاران و خدمتکاران ایشان در مقابل اغتشاشاتی که رخ میداد بودند. در آن عهد یک روش اقتصادی ثابت ولی دوران عواطف انسانی مبتنی بر فلاح در جهان ایجاد شد و در طی قرون برقرار ماند کلیه کسانی که به طبقه ممتاز متعلق نبودند مجبور بودند به هر قسم خدمت تن در دهند؛ در ساختمان کاخ شاهی شرکت کنند در تهیه مواد بکوشند و کار صنعتگران را انجام دهند ایستگاههای چاپار را حفظ کنند از سپاهیان پذیرایی نمایند اغنام و احشام شاه را بچرانند.

روستایی موظف بود اسبان خود را برای چاپار حاضر کند کاروان سالار ارابه ران و قایقران می بایست ستوران گردونه و قایق خویش را برای حمل و نقل آماده سازندآزادی انفرادی بسته به اراده دولت بود و در حدود دو هزار سال در ایران اثری از آن نبود. بدبختی که ملت در آن غوطه ور بود مانع از آن میشد که به تفکر پردازد و عدم عدالت اجتماعی را احساس نکند.]

در خصوص وضعیت اسفناکی که در آن دوره بود نیز پرفسور کریستنسن در کتاب ایران در زمان ساسانیان ص ۳۱۶ اینگونه می گوید:

[Ils étaient attachés à la glèbe et astreints à faire la corvée^ et à senir à pied.] Leur grande masse « marchait après, comme si elle était destinée à une servitude éternelle, et sans être encouragée par la solde ou par d'autres récompenses ». En somme, les lois n'ont pas accordé beaucoup de protection aux paysans, et même si un roi ami du peuple comme Hormizd IV recommande aux soldats de ne pas commettre des violences envers la population pacifique de la campagne'^, il n'a pas peut-être tant en vue les paysans que les dēhkāns. Nous n'avons pas de renseignements plus précis sur les conditions des paysans sous la domination de la noblesse — qui « s'arrogeait le droit de vie et de mort sur les esclaves et le peuple

اما احوال رعایا بمراتب از آنان بدتر بود، مادام العمر مجبور بودند در همان قریه ساکن باشند و بیگاری انجام دهند و در پیاده نظام خدمت کنند. بقول آمیانوس مارسلینوس: >> گروه گروه از این روستاییان پیاده از پی سپاه میرفتند گویی ابد الدهر محکوم بعبودیت هستند.<< به هیچ وجه مزدی و پاداشی به آنان نمیدادند بطور کلی قوانین مملکت برای حمایت روستاییان مقررات بسیاری نداشت و اگر هم پادشاهی رعیت نواز مثل هرمزد چهارم لشکریان خود را از اذیت رساندن بروستاییان بی آزار منع میکرد شاید بیشتر مقصود او دهگانان بود تا افراد رعیت. در باب احوال ،رعایایی که در زیر اطاعت اشراف ملاک بوده اند، اطلاع بیشتری نداریم آمیانوس گوید:>> اشراف مزبور خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا می دانستند<<]

همچنین پرفسور در ادامه همین مطلب در خصوص رفتار اشراف با رعایا و مالیات دادن رعایا هم به شاه و هم به اشراف می گوید:

La situation des paysans vis-à-vis des seigneurs terriens n'était guère diffé-
rente de celle des esclaves privés. Nous ne savons pas, si le gouv^eneur roy-
al a eu quelque autorité sur les fiefs situés dans son gouvernement, si ceux-ci
ont eu immunité pleine ou partielle, etc. Ce qu'il y a de certain, c'est que les
manants ont dû payer des impôts, soit au seigneur, soit à l'État, soit à tous les
deux, et qu'ils ont été obligés au service militaire sous le com^mandement du
:seigneur

وضع رعایا در برابر اشراف ملاک به هیچ وجه با احوال غلامان تفاوتی نداشت. نمیدانیم که حکام پادشاه نسبت با قطعاتی که در قلمرو آنها بوده، قدرتی داشته اند یا نه و آیا این اقطاعات دارای مصونیت تام یا نسبی بوده است یا خیر قدر متقن اینست که رعایا گاه بدولت و گاه به اشراف مالک و گاه بهر دو مالیات میداده اند و مجبور بوده اند در ظل رایت ارباب خود بجنگ بروند.] در حالی که این جمعیت هم به اشراف و هم به دولت مالیات می داندند با اینکه وضعیت آنها چنانکه بیان شد با بردگان هیچ تفاوتی نداشت اشراف، نجبا، موبدان و.. از دادن مالیات معاف بودند چنانکه پرفسور در پاورقی صفحه ۳۱۵ بدان اشاره کرده. همچنین دانشمند انگلیسی آرتور جان آربری (Arthur John Arberry) در کتاب میراث ایران در خصوص وضعیت ایران در این دوره و ظلم ها موجود و همچنین خیانت موبدان و تفسیر مفاهیم اوستا به نفع نجبا و اشراف و.. می گوید:

[در طی سلطنت هخامنشیان و تا آخرین روزهای پادشاهی ساسانی ایران یک قدرت و دولت شاهنشاهی و یک نمونه کامل استبداد مشرق زمین بود که در آن ثروت بیکران در دست گروهی قلیل متمرکز شده و یک فرهنگ و مدنیت مادی قابل توجهی بر روی شانه های بیجان توده های مردم بومی به وجود آورده بود. این فرهنگ و مدنیت اصولا درباری بود و این حقیقت در هیچ رشته هنری بیش از فن نگارش جلوه گری نمی کند. گذشته از متون اوستایی که خود مذهبی به سود اشراف بود و فهم و تفسیر و تعبیر آن فقط در دست موبدان بود و به رسم الخطی ضبط میشد که در خور فهم مردم بیسواد نبود، بقیه ادبیات قدیم حول و حوش دربار سلطنتی دور میزد و کمر بسته برای حفظ منافع دربار بود.]

پرفسور کریستنسن در کتاب ایران در عهد ساسانیان ص ۴۳۳ و ۴۳۴ نقل می‌کند که وقتی برخی فلاسفه رومی به ایران آمدند از ظلم‌های موجود در جامعه بسیار تعجب کردند که بنده قرار میدهم آن را:

Les philosophes byzantins qui avaient cherché un asile chez le roi des rois se] sentirent bientôt desabuses: ils n'étaient pas assez philosophes pour savoir s'clever a une consideration impartiale des moeurs d'un peuple étranger, et ce qu'ils voyaient ressemblait peu a l'état de choses qu'ils espéraient trouver dans un royaume gouverné par un roi philosophe. Evidemment, ils n'avaient pas le goût des études d'ethnographie et de psychologie ethnique. L'habitude des Iraniens de prendre pour femme leur mere ou leur sceur les choquaient autant que la coutume sacrée et obligatoire d'exposer les cadavres. Mais ce n'était pas cela seulement qui leur rendait la vie en Iran de-goûtante: c'était aussi l'esprit de caste, l'abîme qui séparait les classes, et les conditions misérables dans lesquelles vivait le bas peuple. « Les plus puissants oppriment les :« inférieurs, et Us exercent beaucoup de cruauté et d'inhumanité entre eux

فیلسوفان، رومی که بایران پناه آوردند بزودی آزرده شدند. مقام این اشخاص در حکمت به پایه نبود که بتوانند بیطرفانه به عادات و رسوم یک قوم بیگانه نظر کنند انتظار داشتند که در کشور پادشاهی فیلسوف چون انوشروان چیزهای دیگر به بینند. مسلماً چون این اشخاص از حقایق علم نژادشناسی و روانشناسی نژادی آگاه نبوده اند، طبعاً از بعضی رسوم ایرانیان مثل قواعد ازدواج و معامله با اموات رنجیده خاطر شده اند. اما تنها این علت نبود که زندگی در ایران را برای آنان ناگوار کرد بلکه بیشتر از اصول طبقاتی ایران و فاصله که میان طبقات موجود بود و تنگدستی عامه منجر شدند. (چنانکه گفتند) صاحبان قدرت بزرگستان ستم میکردند و اعمال دور از انصاف و انسانیت مرتکب میشدند. [البته این چیزهایی رو که ما براتون آوردیم باور نکنید یه موقع!

کریستنسن که ۳۰ سال از عمرش را صرف نوشتن این کتاب کرده و دیگر تاریخ نگاران و نویسندگان غلط کردند خلاصه درست همونیه که طیف ملی گرا_الحادی میگن که وضعیت گل و بلبلی بوده و هیچ مشکلی نبوده و همه چی خوب بوده و مردم در بهترین حالت رفاه و زندگی که ممکن بوده به سر می بردند!

عامل و مسئول چنین وضعیت طبقاتی ظالمانه دهشتناکی که بوده همین شاهان گوگولی مگولی مثل کوروش و داریوش و خسرو و... بودند که گفتیم.

طوری که همانطور که گفتیم این وضعیت طبقاتی_استبدادی در زمان داریوش تثبیت شد و در زمان حمله اسکندر تضعیف شد و در زمان اشکانیان و ساسانیان به اوج خودش رسید. مرتضی راوندی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران ص ۶۲۶ از ابن المقفع در خصوص تثبیت طبقات مختلف و عدم آمیزش طبقات مختلف نقل می کند:

[شهنشاه ... میان اهل عامه و اهل درجات تمیزی ظاهر و عام پدید آورد و به مرکب و لباس و سرای و بستان و زن و خدمتکار تفاوت آشکار کرد و بعد از آن میان ارباب درجات هم تفاوت نهاد و من باز داشتم از آنکه هیچ مرد مزاده زن عامه نخواهد تا نسب مصون ماند و هر که خواهد میراث بر آن حرام کردم و حکم فرمودم تا عامه مستغل املاک بزرگان نخرند تا هر یک را درجه و مرتبه معین ماند و به کتابها و دیوانها مدون گردانید و حکم فرمود که هر که از این سنت بگذرد مستحق وضع درجه باشد.]

البته این وضعیت طبقاتی و تحمیل آن توسط شاه بنظر بسیار کهن می باشد چنانکه بلعمی ضمن توصیف پادشاهی جمشید می گوید: [و هم مردمان را به چهار گروه کرد، از این گروه دبیران و دانایانند و گروهی لشکریان و گروهی کشاورزان و گروهی پیشه وران و هر گروه را گفت که مبادا بجز کار خود هیچ کار کنند.] منبع: ادوارد براون تاریخ ادبی ایران، ج ۱، ترجمه علی پاشا صالح، ص ۱۷۳

همچنین مسعودی در کتاب مروج الذهب ج ۱ ص ۲۳۹ اینگونه می آورد که:

[اردشیر پسر بابک پیشقدم تنظیم طبقات بود و ملوک و خلیفگان بعد پیروی او کردند. خواص اردشیر سه طبقه بودند نخست اسواران و شاهزادگان بودند و جای این طبقه طرف راست پادشاه بود و ده ذراع از او فاصله داشت و اینان نزدیکان و ندیمان و مصاحبان شاه بودند و همه از اشراف و دانشوران بودند. طبقه دوم بفاصله ده ذراع از طبقه اول جای داشت و اینان مرزبانان و شاهان ولایات مقیم دربار و سپهداران بودند که بدوران اردشیر، ملک نواحی داشتند جای طبقه سوم نیز ده ذراع دور تر از جای طبقه دوم بود و اینان دلکان و بذله گویان بودند اما در این طبقه سوم پست نژاد و فرومایه و ناقص اعضا و دراز و کوتاه مفرط و معیوب و مابون و فرزند مردم فرو پیشه چون جولا و حجامتگر و گرچه غیب میدانست یا بمثل دانای همه علوم بود؛ وجود نداشت.]

و چیزی هم که در خصوص شاهان ساسانی وجود داشت بحث دیدگاه حقارت آمیز و پست دانستن طبقات پایین بود چنانکه همین اردشیر طبقه سوم را پست میدانسته و میگفت: [برای نفس شاه و رئیس و دانشور فرزانه چیزی زیان آورتر از معاشرت مردم پست و آمیزش اشخاص فرومایه نیست.] منبع مروج الذهب ج ۱ ص ۲۳۹

و حکایات عجیبی در خصوص برخورد آنها با طبقات پایین و ظلم هایی که کردند وجود دارد (چنانکه بیان شد).

لیکن قابل توجه هست که یک نمونه هم از رفتار آنها با مردم طبقات پایین قرار بدهیم: [در اعیاد نوروز و مهرگان و هنگام طرح مسائل مهم مملکتی و موقع رسیدگی به دعاوی شاه در انظار خلق پدیدار میشد. در این مواقع باز طبقات ممتاز و نظامیان شاه را احاطه و مواظبت میکردند و هیچکس اجازه سخن گفتن با شاه را نداشت. وقتی که خسرو اول (انوشیروان) در اصول مالیاتی تغییراتی داد بزرگان را برای شور و اظهار نظر دعوت کرد و دوبار از آنها پرسید که نظر خود را نسبت به مقررات جدید اعلام کنند. برای سومین بار یکی از حاضران با ادب از شاه سؤال کرد آیا در نظر دارد این مالیاتها را دایمی کند یا خیر، زیرا اگر دایمی کند بیم آن می رود که در اثر خشکسالی، قنوات خشک شود و کشاورزان محصولی به دست نیاورند. در چنین شرایطی اگر مالیات مقطوع مطالبه شود ظلم خواهد شد. انوشیروان بدون اینکه به پرسش این مرد جواب دهد گفت: «ای مرد ملعون گستاخ از کدام طبقه ای؟ آن مرد گفت از طبقه دبیرانم شاه دستور داد آنقدر دوات بر سر او بکوبند تا بمیرد. این فرمان اجرا شد. آن وقت حاضران منظور شاه را از مشورت درک کردند و جملگی گفتند: ای شاه تمام مالیاتهایی را که تو وضع کرده ای ما عادلانه می دانیم]

منبع تاریخ اجتماعی ایران ج ۱ ص ۶۴۶ راوندی

همچنین اشخاصی چون مزدک وقتی میخواستند این وضعیت ظلمانی طبقاتی را درست کنند اگر راحت بخوام بگم بدتر گند زدن یعنی فاصله بین نظام طبقاتی ساسانی بگیرید تا مثلا جنبش مزدک چیزی بین افراط و تفریط بود.

■●● در حاشیه ●●■

>> یک نکته جالبی که وجود داره اگر تاریخ را بخوانیم در خصوص فرضا فاصله بین اروپا فئودالی و اروپا مادی که الان میبینم وکلا دیگر گروه باطل و این هست که دائم بین دو طیف افراط و تفریط گیر میفتن و هیچوقت به اعتدال نمیرسن زیرا که از وحی الهی دور هستند چنانکه دیدیم در اروپای فئودالی چیزهای بسیار عجیبی از رهبانیت وجود دارد چنانکه یک کشیش چند سال بر روی یک پایش وایمیستاده و نمیخواییده، یا اینکه فرضا کشیش ماکاریوس شش ماه خودش را در لجنزار قرار می‌داد تا پشه های سمی وی را نیش بزنند و همیشه میله آهنی حمل می کرد، یا برخی از اینها اصلا لباس نمیپوشیدن و با موهای خود، خود را میپاشیدن ولی در اروپای مادی به چیزی کاملاً برعکس برخورد می‌کنیم که خلاصه اش این هست که ارضای شهوات به هر طریقی و با هر وسیله ای و لذت گرایی چنانکه که این امر مقتبس از مکتب اپیکوریسم فیلسوف یونانی اپیکور هست که همه چیز رو در شکم خلاصه میکند.

حتی جدا از اروپا درون خود اسلام نیز طوایف زیادی هستند بین افراط و تفریط ولی تنها گروه که بر روی زمین پروردگار متعال آنها را از این مسئله حفظ کرده همان اهل سنت و جماعت هستند.<<

در خصوص جنبش مزدک فرصت را برای انغماس افراد در دریا شهوات و کامجویی پی آورد. شهرستانی در کتاب الملل والنحل ج ۲ ص ۵۴ می گوید:

[أحل النساء، وأباح الأموال، وجعل الناس شركة فيهما، كاشتراكهم في الماء، والنار والكلا:]
مزدک زنان را حلال و اموال را مباح گردانید. وی مردم را همان طور که در استفاده از آب آتش و هیزم با هم شریک اند در این دو مورد نیز شریک دانست.]

فسادی (مختصراً اشاره می شود) که این شخص به بار آورد را باید در عقیده ای جستجو کنیم که مبانی نظریات اجتماعی آنها بود اینکه مردم از بند شهوات و لذات و تمتعات رهایی نمیابند مگر اینکه بتوانند این امیال را بدون محدودیت و با آزادی اقناع کنند در حالی که نمی‌دانست شهوت بشر هیچ وقت تمام نمیشود بلکه هر چقدر انسان بیشتر در آن پا بگذار بیشتر در آن غرق خواهد شد.

و این مبنای عقیدتی آنها باعث شد که بگویند همانطور که هیزم، آتش، آب و... برای همه آزاد و همه دسترسی دارند باید زنان و.. برای همه مانند آب و آتش و.. در اختیار همه باشد و این عقیده فاسد چنان پیامدهای ویرانگری داشت که پس از مدتی هیچکس صاحب هیچ چیز نبود و بهترین فرصت برای بهره‌وری ظالمان و غاصبان پدید آمد!

چنانکه طبری در کتاب تاریخ خود می‌آورد:

[انسانهای فرومایه عمل به این دعوت را وظیفه‌ی خویش قرار دادند و از این فرصت استفاده نمودند. مزدک و همراهانش را شدیداً حمایت نمودند به خانه‌های مردم یورش می‌بردند و زن و دارایی آنها را نیز به یغما می‌بردند بدون آنکه آنان بتوانند هیچ عکس‌العملی از خود نشان دهند. آنان قباد را واداشتند که از این موضوع حمایت کند و در غیر این صورت برکنار خواهد شد. مدت کوتاهی نگذشت که پدر فرزندش را نمی‌شناخت و فرزند پدرش را، و هیچ کس مالک چیزی نبود.]

همچنین در کتاب تاریخ جامعه ایران نوشته جمعی از مولفین ج ۴ ص ۶۶۰ از دینوری چنانکه نقل می‌کند که:

[مزدک مردم پایین مرتبه را به ارتکاب بدیها تشویق کرد و غصب اموال را برای غاصبان آسان ساخت و ظلم را برای ظالمان گفته شده است که در اوج گیری حرکت انقلابی مزدکیان آنان به خانه‌های مردم می‌ریختند و بر مال زن و خانواده دیگران مسلط میشدند و کسی توان جلوگیری نداشت. کسی خانه خانواده و اموالش را مالک نبود و پس از چندی حتی فرزند خود را نمی‌شناخت به عبارت دیگر هیچ کس مالک هیچ چیز نبود.]

چه افراد دیگر و چه پادشاهان هیچ کدام نتوانستند وضعیت بحرانی اجتماعی که بودند تغییر دهند بلکه با هر اقدامی تقریباً فساد دیگری به بار می‌آوردند و بیشتر مردم را قربانی می‌کردند و اگر اصلاحی هم بود بیشتر به نفع خود شاه و اطرافیان بود و اینگونه عوام را به بردگی گرفته بودند.

تقدیس و پرستش شاهان

کسرها پادشاهان ایران چنانکه ادعا داشتند که در رگ هایشان خون الهی جریان دارد و مردم نیز به آنها به چشم خدا نگاه می کردند و معتقد بودند که در سرشت آنها ماده آسمانی و مقدس وجود دارد و همچنین رفتارهای عجیبی بین شاه و دیگران بود که ناشی از این بود که شاه را مقدس می شمردند چنانکه پرفسور کریستنسن در کتاب ایران در عهد ساسانیان می گوید:

[پادشاهان ساسانی را بلقب شماخ بغان(شما وجود الهی) یا (مقام الوهیت شما) خطاب میکردند. پادشاه مردان پهلیم یعنی اولین انسان بود در موقع خطاب نام او را بزبان نمیآوردند. در کتاب التاج جاحظ آمده است که هرگز رعایا نام و لقب شاه را نبایستی بزبان بیاورند نه در اشعار و نه مذاکرات رسمی و نه هنگام ستایش همچنین ممنوع بود که چون شاه عطسه میکرد کسی دعای عافیت بخواند یا چون شاه دعایی بخواند کسی «آمین» بگوید: «پادشاه پرهیز کار از جمله مختصات و وظائفش این بود که برای رعایای متقی خود دعا کند زیرا که دعای پادشاه مستجاب ترین دعاها است. بعلاوه امتیاز پادشاه از آحاد رعیت بطرق دیگر هم معین گشته بود روزی که پادشاه حجامت یا قصد فصد میکرد یا دوا می خورد منادی این خبر را بعامه میرسانید در این روز درباریان و سکنه پایتخت از اقدام بنظایر آن عمل ممنوع بودند زیرا که بزعم آنان در این صورت تأثیر آن دوا در مزاج شاه کاسته میشد.]

یا برای نمونه خسرو می گفت:

[انسانی جاویدان در میان خدایان و خدایی بسیار توانا در میان آدمیان، صاحب شهرت، شهریاری که با خورشید طالع میشود، و دیدگان شب عطا کرده اوست.]

منبع: تئوفیلاکتوس، کتاب 4، بند 8.

و میبینیم که چگونه ادعا خدایی می کند واز این جملات زیاد از وی نقل شده هست که شبیه فرعون می ماند که می گفت انا ربکم الاعلی.

در خصوص ثروت و تعداد وزنان این شخص ارقام بسیار عجیبی وجود دارد چنانکه مکاریوس در کتاب تاریخ ایران ص ۹۰ می گوید خسرو نزدیک به ۲۱ هزار زن، ۵۰ هزار اسب و تعداد زیادی امکانات رفاهی، قصرهای مجلل و.. داشته.

و همچنین مکاریوس در ص ۲۱۱ همین کتاب می گوید:

[در تاریخ نقل نشده که هیچ پادشاهی مانند خسروان ایران عیاش و خوشگذران بوده باشد. از خاور دور گرفته تا خاور نزدیک از تمام کشورها هدایا و تحفه های گرانقیمت برای خسروان ایران فرستاده میشد. زمانی که بر اثر فتوحات اسلامی از عراق بیرون رانده شدند، در خزانه هایشان آن قدر لباس، ظروف وسایل قیمتی و نایاب کالاهای لوکس و قیمتی، لوازم آرایشی و غیره به جای گذاشتند که قیمتش قابل برآورد و سنجش نبود.]

واکنش طیف ملی گرا_الحادی:

خب بسه دیگه فقط حق با ماست مهم نیست شما چی میگوید شاهان ساسانی بسیار عادل و گوگولی مگولی و خوب بودند!

■ بررسی از منظر دین و عقاید

ایرانیان قبل از گرویدن به آیین زرتشت بر عقاید مردمان هندو آریایی بودند که آنها چند خدا را پرستش می کردند و چنانکه آمده خدای خدایانشان اهورامزدا بوده و همچنین در آیین زرتشت نیز اهورامزدا پرستش می شود. بر طبق منابع واسنادی که موجود هست به نظر می آید که زرتشت دعوت به پرستش تنها یک خدا می کرده و مدتی مردمان ایران بر همین عقیده بودند که متأسفانه در دوره های بعدی تاریخ دوباره رو به سوی شرک و پرستش چند خدا آوردن و آیین زرتشت به طور کلی تبدیل به یک آیین شرکی و چندخدا پرستی و پر از خرافات شد.

سیر انحرافات از توحید هم همچنین از تقدیس آتش و عناصر شروع شد تا کار به پرستش آنها کشیده شد.

چنانکه در این خصوص مولف حسن پیرنیا در کتاب تاریخ ایران باستان ص ۱۲۵۰ می گوید: [کلیتاً، چنانکه در جای خود بیاید برای متتبع در مذهب ایرانیان قدیم این عقیده حاصل می شود که مذهب آنان در قرون بعد یعنی در اواخر دوره هخامنشی و نیز در دوره اشکانیان و ساسانیان به پاکی اولی خود باقی نماند و چیزهای زیاد در آن رسوخ یافته این مذهب را در نظر اشخاصی که از اصول آن آگاه نبودند به شرک و اعتقاد به خرافات معرفی کرد.]

تقصیر بزرگ در این اشتباه با مغها بود که به آداب پوچ و خرافات بیش از روح مذهب اهمیت داده از شدت تعصب همواره بر جمود آن می افزودند.]

همچنین پرفسور کریستنسن در کتاب ایران در عهد ساسانیان ص ۱۴۰ می گوید:

[Que la veneration des elements de la nature continue d'être un trait fundamental de la religion zoroastrienne, c'est ce que montrent d'innombrables passages de l'Avesta

نصوص متعدده اوستا ثابت میکند که پرستش عناصر طبیعی از اصول دیانت زردشتی بوده چنانکه میدانیم زردشتیان کمال مواظبت را مرعی میداشته اند که آب و آتش و خاک را آلوده نکنند. مؤلفان خارجی هم این مطلب را تأیید کرده اند.]

همچنین هردوت در کتاب ۱ بند ۱۳۱-۱۳۲ می گوید:

[ساختن هیکل خدایان و بنا کردن معابد و محراب در نزد آنها ممنوع است و آنهایی را که به این چیزها معتقدند احمق می دانند. جهت چنانکه به نظر من میرسد این است که پارسیها خدایان را برخلاف یونانی ها به صورت انسان تصور نمیکنند قربان کردن برای زئوس در نزد آنها معمول است هرودوت اینجا هم خدای بزرگ ایرانیهای قدیم را زئوس مینامد زیرا در یونان او را چنین می نامیدند قربانی در کوههای بلند به عمل می آید برای آفتاب ماه خاک آتش، آب و باد نیز قربانی میکنند علاوه بر آنچه ذکر شد پارسی ها از آسوری ها و اعراب پرستش اورانی را نیز اتخاذ کرده اند. آسوری ها آفرودیت را می لت تا مینامند. اعراب او را آلی لات و پارسیها میترا گویند.]

همچنین استرابون در کتاب ۱۵ فصل بند ۱۳ چنین گوید:

[عادات پارسیها مانند عادات مادی ها شوشیها و مردمان دیگری است که شرحش را مؤلفین بسیار نوشته اند. با وجود این باید از چیزهایی که مقتضی است ذکر بکنیم: پارسی ها صورت خدایان را نمیسازند و معابد بنا نمیکنند آسمان را زوس میدانند و قربانی در جاهای بلند به عمل می آید. آنها آفتاب را هم ستایش کرده آن را میتراس نامند و نیز ماه و آفرودیت (همان ناهید) و آتش و زمین و باد و آب را می ستایند.]

پلوتارک نیز در فصلی که در خصوص رب النوع های مصری دارد در خصوص عقاید مغ ها چیری های عجیبی نقل می کند:

[آنها یعنی مغ ها گفته های زیاد راجع به خدایان دارند. مثلاً گویند که هر مازس از روشنایی محض پدید آمد و آریمانیوس از تاریکی و این دو وجود با هم در جنگ شدند. هر مازس شش خدا خلق کرد: ۱. اراده نیک ۲. راستی ۳ حکومت خوب از سایرین یکی خدای حکمت است دیگری خدای رفاه و ثروت و سومی خدای لذایذ از چیزهای زیبا آریمانیوس هم از راه رقابت در مقابل این وجودهای خوب وجودهای بد آفرید. پس از آن هر مازس خود را سه برابر بزرگ کرد و از آفتاب دور شد به قدری که آفتاب از زمین دور است و آسمان را با ستاره ها پرستید و شعرای یمانی ۱ را در جلو ستارگان برای پاسبانی و تفتیش گماشت و پس از اینکه ۲۴ الهه آفرید آنها را در تخمی نهاد ولی موجوداتی که آریمانیوس زاده بود و به همان عده بودند تخم را سوراخ کردند اینجا چیزی افتاده و از این زمان بدی با خوبی مخلوط شد ولی زمانی خواهد آمد که آریمانیوس خالق بلیات و قحطی مغلوب و رانده خواهد گشت پس از آن زمین صاف و مسطح گردیده مردم دارای یک زندگانی و یک مال خواهند بود و همه با سعادت مندی به یک زبان حرف خواهند زد.]

همچنین در کتاب تاریخ جامع ایران ج ۴ ص ۴۱۳ می نویسد که:

[خدایان و بغانی که هرودت در گزارش خویش از آنان یاد کرده است نظیر خورشید ماه زمین آتش آب و باد خدایانی هستند که شکوه و فرشان در پشتهای اوستا ستایش و نیایش شده اگرچه نام آنان در سرودهای گاهانی نیامده است. توصیفات دقیق و مفصلی که درباره سرشت و گوهر و اعمال آنان آمده حاکی از آن است که پرستش آنها از دیرباز در میان ایرانیان رواج داشته و در مذهب عامه مردم دوام آورده است.]

همچنین پرفسور کریستنسن از الیزه لانگلو ج ۲ ص ۲۳۷ از یزدگرد دوم چنین نقل می کند که: [قسم به آفتاب خدای بزرگ که از پرتو خویش جهان را منور و از حرارت خود جمیع کائنات را گرم کرده است.]

و دوباره جایی دیگر از الیزه آن هم از پادشاه ایران نقل می کند که:

[شما نمیتوانید از پرستش خورشید امتناع بورزید زیرا که خورشید از پرتو خود عالم را روشن میکند و با گرمی خویش غذای انسان و حیوان را میرساند و بسبب خوان نعمت بیدریخی که گسترده و سخای شاملی که دارد، او را خدای مهر نام داده اند زیرا که در ذات او نه مکر و تزویر است و نه جهل و غفلت مهر خدایی قادر است و پسر خدا و یاور دلیر خدایان هفتگانه است.] ایران در عهد ساسانیان ص ۱۳۳

حالا چگونه یک ملی گرایی که هنوز فطرت سالم در وجود وی باقی مانده و معتقد به وجود خداست می تواند چنین جماعتی را جماعت توحید و یکتاپرست معرفی کند؟!
کاملا مشهوده که خدایان متعددی داشتند به نوعی که حتی من در خصوص پارتی های اشکانی شنیدم که اجدادشان را پرستش می کردند!

چنانکه مورخ حسن پیرنیا در کتاب خودش تاریخ ایران باستان ص ۲۱۹۶ می گوید:
[چنانکه از نوشته های آگائئاس کتاب ۲ بند ۲۶ مستفاد می گردد، مغ ها نفوذ خود را در دوره اشکانیان به مرور فاقد شدند و از احتراماتشان خیلی کاست. بنابراین پارتی ها به مذهب قدیمشان که پرستش آفتاب و ماه و هیكلهای اجدادشان بوده بیشتر علاقه مند بودند.]

و لازم به ذکر هست همانطور که در بالا اشاره شده پارت ها مذهب قدیمشان پرستش هیكل اجدادشان بوده و وقتی که نفوذ روحانیون زرتشتی دچار کاهش شد در زمان آنها به مرور روی آوردند به پرستش همان خدایان گذشته شان.

همچنین یک مسئله ای که هست بحث ازدواج با محارم در ایران باستان هست علت اینکه بنده آن را در بحث جامعه شناختی نیاوردم این بود برخلاف آنچه که حماقت های متحرک میپندارند که این یک رسم وچیز عادی در بین سایر ملل بوده این کار پلید ریشه در اعتقادات و افکار زرتشتی داشته (فارق از بحث حفظ خون وعدم اختلاط در طبقات مختلف) وچنان این مسئله روشن هست که حتی پرفسور کریستنسن کسایی که روی به سوی تاویل و تحریف این مسئله می آورند را شماتت می کند چنانکه می گوید:

[با وجود اسناد معتبری که در منابع زردشتی و کتب بیگانگان معاصر عهد ساسانی دیده میشود، کوششی که بعضی از پارسیان جدید برای انکار این عمل، یعنی وصلت با اقارب میکنند، بی اساس و سبکسرانه است. مثلا تاویلی که بلسارا از کلمه خویند و گدس کرده و گفته است معنی آن حصول رابطه است بین خدا و بنده بوسیله زهد و پرهیز کاری و نیز او گوید در زمان تحریر کتب پهلوی معنی ازدواج نامشروع باین کلمه تعلق گرفته است، ظاهرا مراد اعمالی بوده که منحصرأ بحکماء مزدکی مذهب نسبت میداده اند نه زردشتیان، ولی باید دانست که ازدواج با اقارب به هیچ وجه زنا محسوب نمیشده بلکه عمل ثوابی بوده که از لحاظ دینی اجری عظیم داشته است. محتمل است که قول هیون تسیانگ چینی در اوایل قرن هفتم میلادی که گوید ازدواج ایرانیان عصر او بسیار آشفته است، ناظر بهمین رسم باشد.]

نام این مسئله شیطان در اوستا به نام خوايث ودث (Khvaetyadatha) آمده و در خصوص معنی آن پرفسور کریستنسن چنان می آورد که: [این رسم از قدیم معمول بود حتی در عهد هخامنشیان اگر چه معنی لفظ خوايث ودث در اوستای موجود مصرح نیست ولی در نسکهای مفقود مراد از آن بی شبهه مزاجت با محارم بوده در بخ نسک و ورشتمان سرنگ ۵] اشاره باجر این عمل رفته، مثلا اینکه مزاجت بین برادر و خواهر بوسیله فره ایزدی روشن میشود و دیوان را بدور میراند. نرسی برز مهر مفسر ادعا کرده که خویند و گدس معاصی کبیره را محو می کند ۶. در زمان ساسانیان نه تنها در کتب معاصران مثل آگائپاس و کتاب منسوب بابن دیصان ذکر این عمل رفته بلکه در وقایع آندوره هم شواهدی چند میبینیم.]

همچنین چنان که نقل شده این نوع ازدواج تنها نوع ازدواجی بوده که در آن شرط اختیار وارد نبوده!

خب این وصف یک نمونه جامعه جاهلی و ظلم و فساد طواغیت و به استثمار گرفتن و عبودیت افرادی برای افراد قلیل دیگر بود.

در خصوص جوامع جاهلی قبل از ظهور اسلام نیز تقریبا همچنین وضعی بوده مخصوص در روم و جهت رعایت جانب اختصار به تفصیل در خصوص آنها نمیپردازم و چنانکه دوستان مشتاق باشند که در خصوص آنها هم مطالبی ارائه بدیم در کنفرانسی جداگانه به آن خواهیم پرداخت یاذن الله.

خب حالا وقتش هست که با هم به یکی از اهداف جهاد در اسلام بپردازیم که آنها دفع دشمنان کافر هست چنانکه این یکی از فلسفه های جهاد در اسلام می باشد. در خصوص دفع کفار چهار قسم داره که به یک قسم آن فعلا میپردازیم. الله تبارک و تعالی ظلم و تجاوز در حق مردم را حرام کرده برای جمیع انسان ها اعم از مسلمین و غیر مسلمین.

و همچنین مسلمانان وظیفه دارند سایه ظلم و فساد طواغیت و به بردگی گرفتن مردم توسط آنها را نابود کنند حتی اگر در سرزمین کفر باشد و این یکی از اهداف جهاد در اسلام می باشد که سایه تمامی ظالمان زمین را از سر مردم بردارد و آنها را مغلوب و نابود کرده و میان مردم عدل را جاری سازد، چنانکه در نقطه ای از زمین هیچ گونه ظلمی نباشد زیرا که همان باعث انتشار در بین دیگر جوامع اعم از مسلمانان و غیر مسلمان می شود. چنانکه الله تعالی می فرماید:

{وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ۖ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ} [الأنفال ۲۵]: (ای مؤمنان!) به یاد آورید هنگامی را که شما گروه اندک و ضعیفی در سرزمین (مکه) بودید و می ترسیدید که مردم شما را بربایند، ولی خدا شما را (در سرزمین مدینه) پناه و مأوی داد و با معونت و یاری خود شما را (در جنگ بدر پیروز گرداند و) نیرو بخشید و غنائم پاکیزه ای بهره شما کرد تا این که سپاسگزاری بکنید (و در راه جهاد به جان و دل بکوشید.)

چنانکه بیان شد دفع ظلم کفار و طواغیت بر مردم یکی از اهداف دین ماست. و یک نکته هم که لازم به یاد آوری هست این هست که هیچکدام از مکاتب بشری عدالت، آرامش، آزادی (حقیقی) و.. را به بار نخواهند و هر کدام یک سراب و توهم هست هر چند ممکن هست تا حدودی برخی چیزها برای مردم به بار بیاورد چنانکه در گذار از اروپا فتوئدالی به اروپا مادی، اروپا مادی برخی چیزها به بار آورد و اگر انصاف را بگویم خیلی چیزهای مفید به بار آورد لیکن فساد را که آورد در سرتاسر جهان بشری قابل مقایسه با چیزهای مفیدی که آورده نیست.

چنانکه میبینیم بشریت را به سوی نابودی و هلاکت می برند و من نمی خواهم این موضوع رو تفضیل بدم تا از موضوع کنفرانس خارج نشوم.

پس تمام مکاتب فعلی جهان خالی از حقیقت هستند و تنها چیزی که به بار می آورند فساد هست پس چه مکتب و عقیده ای راه حل هست و به معنای واقعی کلمه خالی از بازی های سیاسی و دغل بازی و حيله گری مردم در سایه آن طعم عدالت و انصاف را خواهند چشید؟ بدون ذره ای تردید آن اسلام هست که مفاهیم آن مفاهیم الهی و از جانب پروردگار متعال هست و مردم را از عبودیت طواغیت به سوی عبودیت الله سوق می دهد.

الله تعالی می فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ۚ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ۚ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [آل عمران ۱۱۰]

این عثیمین رحمه الله در خصوص <كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ> می گوید:

[﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾، امة، أي: طائفة، وسبق لنا أن كلمة (أمة) تطلق في القرآن على أربعة معان، ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ يعني أخرجها الله عز وجل وأظهرها وبيّنها وأبرزها، ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ﴾ ولم يقل: خُلِقَتْ؛ لأن هذه الأمة من وصفها الخروج وهو الظهور والبروز، فخير أمة ظهرت وبرزت هي هذه الأمة، هناك أُمم أخرجت للناس وظهرت وبانت لكنها لم تحصل لها الخيرية التي كانت لهذه الأمة.]

پس بهترین امت ها، امت محمد صلی الله علیه وسلم هست واین با نص ثابت به کاملاً و خیری که با خروج این امت هست و بروز و اظهارش در هیچ امت دیگری نیست زیرا این امت دارای وحی الهی هست و یک امت وحی دیده هست و مفاهیم وحی در آن زنده هست بدون ذره ای تحریف و انحراف.

اما شرط این بهترین بودن برای مردم چیست؟ چرا مسلمانان برای بشریت از همه امت ها بهترند؟ جواب در همین آیه هست؟ <<تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ>>

(ابتدا بگم که من اهمیتی نمیدهم که در اثر بازی ها و جریان های سیاسی چه مفهومی از این مسئله مهم (امر به معروف و نهی از منکر) در ذهنتان هست، من آن چیزی که در دین ما آمده را بیان میکنم همانطور که هست.)

بزرگترین معروف توحید و وبزرگترین منکر تکذیب و شرک هست.

در خصوص مفهوم آن طبری رحمه الله می گوید:

[وَأَمَّا قَوْلُهُ: "تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ"، فَإِنَّهُ يَعْنِي: تَأْمُرُونَ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَالْعَمَلُ بِشَرَائِعِهِ
 = "وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ"، يَعْنِي: وَتَنْهَوْنَ عَنِ الشَّرْكِ بِاللَّهِ. وَتَكْذِيبَ رَسُولِهِ، وَعَنِ الْعَمَلِ بِمَا نَهَى عَنْهُ.]

پس شرط بهترین بودن این امت برای بشریت همین هست که انسان ها را به سوی هدف خلقت آنها راهنمایی می کند چنانکه در ابتدا به هدف خلقت اشاره شد و هیچ قوم و گروه و دینی دیگر این خاصیت را ندارد. چنانکه مقاتل بن سلیمان رحمه الله می گوید:

[قَوْلُهُ: ﴿تَأْمُرُونَ﴾ النَّاسَ ﴿بِالْمَعْرُوفِ﴾ يَعْنِي: بِالْإِيمَانِ، ﴿وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ﴾ بِتَوْحِيدِ اللَّهِ، وَتَنْهَوْنَهُمْ عَنِ الظُّلْمِ، وَأَنْتُمْ خَيْرُ النَّاسِ لِلنَّاسِ، وَغَيْرُكُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَدْيَانِ لَا يَأْمُرُونَ أَنْفُسَهُمْ وَلَا غَيْرَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ.]

و قطعاً اگر این شرط وجود نداشته باشد همچنین ارجحیتی نیست.

و نمود این بهترین بودن و خیرخواه ترین امت ها بودن برای بشریت را نیز در خصوص ایران زمان ظهور اسلام دیدیم!

به آن کیفیات تاریکی که از از جامعه جاهلی ایران بیان شد توجه کنید.

جامعه تاریک و فرو رفته در بدبختی، گروهی گروه دیگر را بردگی می گرفتند، ونجبا و شاهان و موبدان نهایت سو استفاده از مردم را می کردند با ظهور اسلام و نابودی سلطه کسرا ها بود که این به عبودیت و استثمار گرفتن مردم نابود شد و ایرانیان زرتشتی در دایره اهل ذمه قرار گرفته و آزادانه در دین خود ماندند و دیگر شاه و کسرای نبود که آنها را به بردگی بگیرد، دیگر نجبا و اشرافی نبودن که روستاییان را به بردگی گرفته و اموال و املاک دهقانان و.. را به مالکیت خود بگیرند بلکه با ظهور اسلام این اشراف و نجبا در میان مردم حل شدند، همچنین دیگر نظام طبقاتی ظالمانه ای نبود که در آن یک روستایی یا کشاورز نتواند دبیر یا دانشمند یا فرمانده جنگی و.. شود و دائماً در یک طبقه محدود شود!

فقط همین نکته را اشاره کنم تعداد دانشمندان علوم تجربی و دینی و.. ایرانیان بعد از اسلام قابل شمارش نیست در حالی که طیف ملی گرا_الحادی نمی تواند نام ۱۰ دانشمند ایرانی قبل از اسلام را نام ببرد!

زیرا اساسا ایرانیان قبل از اسلام این کارها را چنانکه ویل دورانت می گوید: کاری زنانه می دانستند و این علوم تجربی دست موبدان بود چنانکه برخی از مشاهدات خود را وارد اوستا کردند و آن را مقدس شمردند دقیقا مثل کلیسا در قرون وسطی.

این رو هم نخواستیم بگم که شهر های ایران مثل نیشابور، ری، اصفهان و... در دوران شکوفایی تمدن اسلامی جز بهترین شهر های جهان بشریت و مرکز علوم و معارف بودند!

حالا جماعت ملی گرا_الحادی بجای اینکه دست فاتحین صدر اسلام و صحابه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را ببوسند با چرندیاتی که به خورد مردم می دهند مثل سوختن کتابخانه های ایران و چیزهایی مثل تجاوز به زنان و امثالهم که بهتان هست و همچنین تحریک حس ناسیونالیستی در مردم بیچاره به شماتت فاتحین صدر اسلام می پردازند و این نهایت بی انصافیست و شماتت آنها البته از روی کینه و حقد هست و اینکه حکومت شیطانی ساسانی از بین رفته زورشان می آید!

باور کنید اگر من حتی مسلمان هم نبودم و با توجه به فواید این فتوحات صدرد از روی عدالت هم شده حمایت می کردم!

خب حالا جدای از دفع ظلم کافران در حق مردم که یکی از مفاهیم جهاد در اسلام هست چنانکه که با هم بررسی کردیم حالا می خواهیم مفهوم اصلی جهاد در اسلام را با توجه به دو مقدمه اول کنفرانس بررسی کنیم.

با حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم شروع میکنیم:

[عن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه قال: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ الرَّجُلِ: يُقَاتِلُ شَجَاعَةً، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً، وَيُقَاتِلُ رِيَاءً، أَيُّ ذَلِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»:]

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که می گوید: از رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره ی مردی پرسیده شد که از روی شجاعت، از روی تعصب یا از روی ریا و

خودنمایی می جنگد. اینکه کدامیک در راه الله است؟ فرمود: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»:

«کسی که برای اعلای کلمه ی الله (و سرافرازی دینش)

بجنگد، در راه الله است»]

این شالوده و اصل مفهوم جهاد در اسلام هست جهاد برای اعلای کلمه الله و ارتقای کلمه توحید و اینکه فقط الله تعالی پرستش و فقط حکم او جاری شود و موانع نشر توحید نابود شوند، کسانی که خود را جای خدا میگذارند و حرام الله را حلال کرده و حلال الله را حرام کرده نیز از صحنه روزگار محو شوند!

و اینکه اگر شخصی با علم کامل به این موضوع و بدون داشتن جهلی این موضوع را بفهمد و همچنان پیرو و فرمانبر آنهایی باشد که حکم خود را جاری می سازند و حرام الله را حلال می کنند و حلالش را حرام می کنند به سبب این عمل ممکن هست که از دایره اسلام خارج شود زیرا که در حقیقت در حال پرستش کسی دیگر بجای الله هست!

عن عدي بن حاتم قال: أتيت رسولَ الله ﷺ وفي عُنْقِي صليبٌ من ذهب، فقال: يا عديّ، اطرح هذا الوثنَ من عنقك! قال: فطرحتهُ، وانتهيت إليه وهو يقرأ في «سورة براءة»، فقرأ هذه الآية: ﴿اتخذوا أحبارهم ورهبانهم أرباباً من دون الله﴾، قال قلت: يا رسول الله، إنا لسنا نعبدهم! فقال: أليس يحرمون ما أحلَّ الله فتحرمونه، ويحلّون ما حرّم الله فتحلّونه؟ قال: قلت: بلى! قال: فتلك عبادتهم.

می بینیم که نفی می کرد عدی که آنها را پرستش می کنند لیکن آنها حرام الله حلال کرده و حرامش را حلال کرده چنانکه پذیرش این کار و پیروی از آنها عبادت آنهاست زیرا خود را جای الله گذاشتند و اینگونه هست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: فتلك عبادتهم.

و هر کس این مسئله را بداند که این کار (پیروی) عبادت آنهاست و بعد از آنها پیروی کند شکی نیست که دیگر از اهل قبله محسوب نمی شود.

و دعوت اسلام نیز همین است که الله تبارک و تعالی فقط پرستش شود و این یک دعوت جهانیست برای انقلاب همه جانبه بشری علیه پرستش غیر از الله و عبودیت طاغوت ها و رهایی از جامعه جاهلی _ الحادی به سوی یک جامعه اسلامی و باید دانست که ویژگی اصلی تمامی جوامع جاهلی وجود طاغوت هایی هست که مانع نشر دعوت اسلامی می شوند همان کسانی که الله تعالی در خصوص آنها می فرماید:

{الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ} [التَّحْلِ: ۸۸]

در تفسیر این آیه سعدی رحمه الله می گوید:

[﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ وهؤلاء رؤساء الكفر، وأئمة الضلال، الذين جمعوا بين الكفر بالله وآياته، والصد لأنفسهم وغيرهم عن سبيل الله، التي هي الإيمان بما دعت إليه الرسل واتباعه.]

در حال حاضر نیز روسای کفر فعلی جهانی (همچون آمریکا از بلوک غرب و چین و نظام های کمونیستی و بت پرست ها و.. در شرق) که با هر ابزاری از رسانه بگیرد تا تسلیحات نظامی علیه اسلام فعالیت می کنند مصداق این آیات الله تعالی هستند و همچنین حمال هایشان در سرزمین های اسلامی همچون حکومت آل سلول و سیسی.

علامه مودودی رحمه الله در تفسیر آیه ۲۱ سوره بقره اینگونه می گویند:

[لباب هذه الدعوة، دعوة الاسلام الانقلابية، وجوهرها، فانه لا يخاطب مكان هذه الكرة باسم العمال أو الفلاحين أو الملاكين أو المتمولين من أصحاب المعامل والمصانع ولا يسيهم باسماء أحزابهم وطبقاتهم، وإنما يخاطب الإسلام بني آدم كافة، ولا يناديهم كذلك إلا بصفة كونهم أفراد الجنس البشري. فهو يأمرهم أن يعبدوا الله وحده ولا يشركوا به شيئاً ولا يتخذوا إلهاً ولا رباً غيره. وكذلك يدعوهم أن لا يعثوا عن أمر ربهم ولا يستنكفوا عن عبادته ولا يتكبروا في أرض الله بغير الحق، فإن الحكم والأمر لله وحده، وبيده مقاليد السيارات والأرض، فلا يجوز لأحد من خلقه، كائناً من كان، أن يعلو في الأرض ويتكبر ويقهر الناس حتى يخضعوا له ويذعنوا لأمره وبنقادوا الجبروته، ودعوته لهم جميعاً أن يخلصوا دينهم الله وحده فيكونون سواء في هذه العبودية الشاملة.]

و اینکه باید دانست که اسلام یک عقیده و سلسله ای تنها از افکار و عقاید نیست که بگوییم با پذیرش اینها همه چی تمام هست! بلکه باید بین عقیده و برنامه فرق گذاشت. اسلام یک برنامه عملی و واقعی گرایانه برای تحقق عبودیت الله تعالی در سرتاسر زمین هست با توجه به دایره جغرافیای _جمعیتی رسالت اسلام.

چنانکه سید قطب رحمه الله در کتاب معالم في الطريق (ص ۶۰) خود می گوید:

[ولكن الإسلام ليس مجرد „عقيدة“. إن الإسلام كما قلنا إعلان عام لتحرير الإنسان من العبودية للعباد. فهو يهدف ابتداءً إلى إزالة الأنظمة والحكومات التي تقوم على أساس حاكمية البشر للبشر وعبودية الإنسان للإنسان. ثم يطلق الأفراد بعد ذلك أحراراً - بالفعل - في اختيار العقيدة التي يريدونها بمحض اختيارهم - بعد رفع الضغط السياسي عنهم، وبعد البيان المنير لأرواحهم وعقولهم - ولكن هذه التجربة ليس معناها أن يجعلوا إلههم هواهم، وأن يختاروا بأنفسهم أن يكونوا عبيداً للعباد! وأن يتخذوا بعضهم بعضاً أرباباً من دون الله!. إن النظام الذي يحكم البشر في الأرض يجب أن تكون قاعدته العبودية لله وحده. وذلك بتلقي الشرائع منه وحده. ثم ليعتنق كل فرد - في ظل هذا النظام العام - ما يعتنقه من عقيدة! وبهذا يكون „الدين“ كله لله.:

اسلام فقط عقیده نیست تا با ابلاغ عقیده خود به مردم از طریق تبلیغ و روشنگری قانع گردد. اسلام برنامه ای است که به شکل یک تجمع سازماندهی شده و دینامیک برای آزاد کردن انسانها به تهاجم می پردازد و از آنجا که جوامع دیگر نمی خواهند زندگی افراد تحت پوشش خود را با برنامه اسلام تطبیق دهند، اسلام ناگزیر می شود آن نظام های مانع بر سر راه آزاد کردن عام انسانها را از میان بردارد و چنانکه قبلاً نیز گفته ایم این به معنای یکسره از آن خدا شدن دین است و دیگر هیچ بنده ای از بندگان خدا به جای خدا مورد اطاعت و فرمانبرداری قرار نمی گیرد.]

و همچنین مودودی رحمه الله در این خصوص می گوید:

[إن الإسلام ليس بمجرد مجموعة من العقيدة الكلامية وجملة من المناسك والشعائر كما يفهم من معنى الدين في هذه الأيام بل الحق أنه نظام كلي شامل يريد أن يقضي على سائر النظم الباطلة، الجائرة الجارية في العالم ويقطع دابرها ويستبدل لها نظاماً صالحاً ومنهajaً معتدلاً يرى أنه خير للإنسانية من النظم الأخرى وأنه فيه نجاة للجنس البشري من أدواء الشر والطغيان وسعادة له وفلاحاً في العاجلة والآجلة معاً.]

برای مقابله با واقع جهانی دو ابزار اساسی اسلام چنانکه که بیان کردیم ۱ روشنگری ۲ حرکت هست اینها دو بال تحقق عبودیت الله تعالی در زمین هستند و هر کدام بغیر از دیگری تاثیر جدی نخواهد داشت و این چنین جنبش آزادی بشر از عبودیت غیر الله متحقق نخواهد شد.

این نهایت حماقت هست که کسی حقیقت اسلام که همان تحقق عبودیت در تمامی ابعاد زندگی بشر هست را بشناسد و جهاد طلب و نابودی سلطه وازاله کفر را منکر شود!

چنانکه سید قطب رحمه الله در معالم في الطريق ص ۶۶ می گوید: [إنها سذاجة أن يتصور الإنسان دعوة تعلن تحرير „الإنسان“ . . نوع „الإنسان“ في „الأرض“ . . كل „الأرض“ ثم تقف أمام هذه العقبات تجاهدها باللسان والبيان! . . إنها تجاهد باللسان والبيان حينما يخلو بينها وبين الأفراد . . فهنا {لا إكراه في الدين} . . أما حين توجد تلك العقبات والمؤثرات المادية، فلا بد من إزالتها بالقوة، للتمكن من مخاطبة قلب الإنسان وعقله، وهو طليق من هذه الأغلال! این نهایت سادگی است که کسی تصور کند دعوتی آزاد کردن انسان یعنی نوع انسان را در زمین اعلان کرده باشد و با این حال بخواهد از طریق زبان و روشنگری با چنین موانعی مبارزه نماید این دعوت هنگامی با زبان و روشنگری به مبارزه می پردازد که مانعی بین آن و افراد بشر وجود نداشته باشد و این دعوت بتواند با آزادی آنان را مخاطب خود قرار دهد و آنها نیز از تاثیر تمامی این عوامل آسوده باشند و در این موقع است که دیگر اجباری در پذیرفتن دین وجود ندارد اما مادام که این گونه موانع و عوامل تاثیر گذار مادی موجود باشند، لازم است ابتدا آنها را با قدرت از میان برداشت تا دعوت اسلام بتواند قلب و عقل انسانها را آسوده از این زنجیرهای گران مخاطب خود قرار دهد.]

این برخلاف چیز است که مستشرقین مکار و لشکریان آنها به نام روغنفران ایه ببخشید روشنفران که احتمالا گاهی آنها را در تلویزیون کلمه، وبی بی سی، اینترنتشال می بینید هست.

این مبحث آنچنان به صراحت در قرآن و سنت آمده که به جز تحریف و دغل بازی راهی پیش رویشان نخواهد بود تا بگویند جهاد در اسلام فقط دفاعی هست!

این جماعت سخنان این هست که جهاد در اسلام فقط دفاعی و فقط جهت حفاظت و حراست از سرزمین های اسلامی می باشد و با استناد به آیات و احادیث که در مراحل اول بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده می خواهند این مسئله را به گمان خودشان توجیه کنند که حمله به امپراطوری روم و فارس و.. فقط جهت دفاع از سرزمین های اسلامی بوده هست!

در حالی که این حماقت محض هست هیچکدام حتی از عوام مسلمان قبل از ورود اشغالگران صلیبی به سرزمین هایشان چنین باوری نداشتند و بنیان گذاران آن اشخاصی چون محمد عبده، جمال الدین افغانی، محمد رشید بودند در حالی که انحصار جهاد در جهاد دفع مثل روز روشن هست که مخالف قران و سنت و اجماع سلف این امت هست وانقدر دلایل در خصوص این بحث قوی هست و هیچ مسلمانی نمی‌تواند آن را رد کند مگر اینکه مرضی در قلبش باشد.

و کاملاً هویداست که این دعوت هم خیلی به مذاق صلیبیون خوش آمد و فریب خوردگانی را که تحت تاثیر این فکر قرار گرفته بودند از نویسندگان و.. را حمایت کردند و مردم را به تصوف و ترک شریعت فرا می‌خواندند چنانکه در الجزایر و دیگر سرزمین های تحت اشغال فرانسه دیدیم که فرانسوی ها مردم را تصوف دعوت می کردند و علما تحت حمایت آنها مجاهدینی که برای اخراج صلیبیون از سرزمین های مسلمانان جهاد می کردند را خارجی می دانستند!

و من نمیخواهم بیش از این به این افراد بپردازم لیکن اشخاصی را که در این خصوص خوب نوشتند و کتب های مرتبطشان در این زمینه را قرار میدهم به نقل از شیخ علی بن نفیع العلیانی در کتاب اهمیت الجهاد في نشر الدعوة الإسلامية والرد على الطوائف الضالة فيه: [وقد تصدى لهذه البدعة جمع من علماء المسلمين وبعض طلبة العلم فأنكروها على أصحابها. ومن أشهر هؤلاء العالم الجليل سليمان بن سحمان، والشيخ سليمان بن عبد الرحمن بن حمدان في كتابه القيم (دلالة النصوص والإجماع على فرض القتال للكفر والدفاع)، والشيخ عبد الرحمن الدوسري في كتابه الأجوبة المفيدة في مهمات العقيدة، والشيخ أبو الأعلى المودودي في كتابه الجهاد، والشهيد سيد قطب في كتابه معالم في الطريق، وفي تفسيره الشهير في ظلال القرآن، والشيخ محمد قطب في كتابه المستشرقون والإسلام (مخطوط)، والدكتور عبد الكريم زيدان في كتابه مجموعة بحوث فقهية، والأستاذ صالح اللحيدان في كتابه الجهاد بين الطلب والدفاع، والأستاذ محمد بن ناصر الجعوان في كتابه القتال في الإسلام والأستاذ عبد الله بن أحمد قادري في كتابه (حقيقة الجهاد في سبيل الله وغايته)، والأستاذ عابد بن محمد السفياني في كتابه (دار الإسلام ودار الكفر وأصل العلاقة بينهما) (مخطوط)].

با توجه به دو مولفه اول ۱ حقیقت اسلام ۲ دایره رسالت اسلام

پس خلاصتا با توجه به اینکه حقیقت اسلام تحقیق الوهیت و عبودیت الله در تمامی ابعاد و ارکان از جامعه و حکومت گرفته تا شخص هست و دایره رسالت اسلام تمامی زمین هست باید اینگونه گفت که جهاد فرض شده تا تمامی کسانی که خود را جای الله گذاشتند و حکم می کنند و مردم را به استثمار می گیرند در سرتاسر نقاط از زمین از شمال به جنوب از شرق به غرب زمین گرفته و هر جا که خورشید طلوع و غروب می کند محو و نابود شود و دین یکسره از آن خدا شود.

الله تعالی می فرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾
[الأنفال ۳۹]

علامه سعدی رحمه الله در تفسیر آیه می گوید: [﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ أي: شرك وصد عن سبيل الله، ويزعنوا لأحكام الإسلام، ﴿وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ فهذا المقصود من القتال والجهاد لأعداء الدين، أن يدفع شرهم عن الدين، وأن يذب عن دين الله الذي خلق الخلق له، حتى يكون هو العالي على سائر الأديان: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ و با آنان پیکار کنید و بجنگید تا هیچ شرکی و بازداشتن از راه خدا باقی نماند و آنان تسلیم احکام اسلام شوند. {﴿وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ و دین یکسره از آن خدا گردد پس منظور از جنگ و جهاد با دشمنان دین همین است که شر آنها از اسلام کم شود و از دین خدا حمایت به عمل آید دینی که همه ی هستی بدان جهت آفریده شده است تا آن بر همه ی ادیان برتر و بالاتر باشد.]

همانطور که در آیه پیداست جهاد در راه ارتقای کلمه توحید ادامه دارد تا وقتی که هیچگونه فتنه و بازداشتن از راه الله و شرک و کفری وجود نداشته باشد و شر کفار دفع شود و دین یکسره از آن الله شود یعنی دین الله بر سایر ادیان غلبه یابد و ظاهر گردد و مانعی نباشد بین دین الله و توده مردم.

ابن کثیر در تفسیر آیه می گویند:

{﴿وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾ أي: يكون دين الله هو الظاهر [العالي] على سائر الأديان}

[قال أهل العلم: أمر الله تعالى بالقتال إلى أن يعم الإسلام الدنيا كلها ولا يبقى على وجه الأرض كافر، فتكليف القتال ممدود إلى هذا الميعاد، لقوله تعالى: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [التوبة: 33].] البسيط للواحدى — الواحدى (٤٦٨ هـ)

پس علت جهاد وجود کفر و اختصاص عبودیت غیر الله به دیگران هست. چنانکه قرطبی رحمه الله پس از آوردن آیه و حدیثی که در زیر خواهیم آورد می گوید: [فَدَلَّتِ الْآيَةُ وَالْحَدِيثُ عَلَى أَنَّ سَبَبَ الْقِتَالِ هُوَ الْكُفْرُ، لِأَنَّهُ قَالَ: «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» أَيْ كُفْرٌ، فَجَعَلَ الْغَايَةَ عَدَمَ الْكُفْرِ، وَهَذَا ظَاهِرٌ.]

همچنین ابن تیمیه رحمه الله در تفسیر آیه می گوید: [قال تعالى: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ فإذا لم يكن الدين كله لله كانت فتنة، وأصل الدين أن يكون الحب لله، والبغض لله، والخوف من الله والرجاء الله والإعطاء لله والمنع لله وهذا إنما يكون بمتابعة الرسول.]

و جهاد در راه الله تعالى تا زمانی عبودیت کامل از آن الله نشود و و دین کامل از آن خدا نشود ادامه خواهد داشت و همچنین رسول الله صلى الله عليه وسلم در این خصوص میفرماید:

[أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى]: «مأموریت یافته ام که با مردم بجنگم تا گواهی دهند معبود بر حقى جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده ی اوست و نماز را برپا دارند و زکات بپردازند؛ هرگاه چنین کردند، جان و مال خود را از هرگونه تعرضی از سوى من مصون داشته اند، مگر در حقى که اسلام تعیین کرده است و حساب شان با الله متعال است.]

و کاملاً مشهوده هست بر طبق حدیث بالا تا چه زمانی جهاد ادامه خواهد داشت و پس از اینکه موانع برداشته شد مردم با اختیار خود انتخاب می کنند که آیا اسلام را بپذیرند یا خیر و وبر هر دینی که می خواهند می توانند باشند.

و این مفاهیم را صحابه بی شک بهتر از دیگران و ما میدانستند می دانستند چنانکه از هر کدام می پرسیدید چرا به روم و.. لشکر می کشید همه می گفتند: برای تحقیق عبودیت الله و اصل جهاد نیز همین هست و فقط بر طبق حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم زمانی در راه الله خواهد بود که برای اعلاى کلمه الله باشد.

در این خصوص گفتگو زیبا و جالبی که بین بنی بن عامر و رستم فرمانده ساسانی اتفاق افتاد را برایتان نقل میکنم:

[فدخل عليه وقد زینوا مجلسه بالنمارق المذهبة، والزَّرابي الحرير، وأظهر اليواقيت والآلئ الثمينة والزينة العظيمة، وعليه تاجه وغير ذلك من الأمتعة الثمينة، وقد جلس على سرير من ذهب. ودخل ربعي بثياب صفيقة وسيف وترس وفرس قصيرة، ولم يزل راكبها حتى داس بها على طرف البساط، ثم نزل وربطها ببعض تلك الوسائد، وأقبل وعليه سلاحه ودرعه وبيضته على رأسه. فقالوا له: ضح سلاحك فقال: إني لم آتكم وإنم جئتم حين دعوتموني، فإنما تركتموني هكذا وإلا رجعت. فقال رستم: إئذنوا له، فأقبل يتوكأ على رمحه فوق النمارق فخرق عامتها، فقالوا له: ما جاء بكم؟ فقال: الله ابتعثنا لنخرج من شاء من عبادة العباد إلى عبادة الله، ومن ضيق الدنيا إلى سعتها، ومن جور الأديان إلى عدل الإسلام، فأرسلنا بدينه إلى خلقه لندعوهم إليه؛ فمن قبل ذلك قبلنا منه ورجعنا عنه، ومن أبى قاتلناه أبداً حتى نفضي إلى موعود الله:

از او پرسیدند: برای چه به اینجا آمده اید؟ پاسخ داد: خداوند ما را برانگیخته است، تا کسانی را که خواسته باشد، از عبادت بندگان به عبادت خداوند، و از تنگی دنیا به پهنایی و وسعت آن، و از جور ادیان به عدل اسلامی خارج کنیم. ما را به دین خود برای خلقش فرستاده است، تا آنها را به سوی آن دعوت کنیم، و کسی که این را بپذیرد، ما نیز آن را از وی قبول مینماییم، و از نزدش برمی گردیم، و کسی که امتناع ورزد، با وی تا آن وقت میجنگیم که به موعود خداوند دست یابیم.]

علامه ندوی رحمه الله در خصوص این بعثت امت برای امت های دیگر و این مبحث سخنان جالی دارد چنانکه که می گویند:

[من در سخنرانی خویش که به نیابت از اعضا و نمایندگان حاضر در کنفرانس دعوت در دانشگاه اسلامی مدینه ایراد کردم گفتم بعثت پیامبران گذشته بعثتی یک جانبه بوده است، اما بعثت رسول خدا بعثتی دو جانبه و مقرون بوده است بعثت پیامبر همزمان با بعثت امت. پس دو بعثت صورت گرفته است: ۱- بعثت پیامبر به سوی امت ۲ - بعثت امت به سوی امت های دیگر. خداوند متعال نیز به این نکته اشاره می نماید {كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ}.

این امتی است که درآورده شده از قبل برنامه ریزی شده با هدف، هرگز وجودش تصادفی نبوده و نهضت و خروجش به هیچ وجه یک رخداد تاریخی محض نبوده است، بلکه برنامه ریزی شده و تقدیری است الهی.

خداوند متعال می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ): [نساء: ۱۳۵]
 <>ای کسانی که ایمان آورده اید دادگری پیشه سازید و در اقامه ی عدل و داد بکوشید.>
 بنابراین مسلمانان قائمین به عدالت هستند و صریح تر آنچه در حدیث صحیح است که رسول خدا خطاب به افرادی که آنان را به یمن فرستاد یا به سوی قبیله ای از قبایل، فرمود بُعِثْتُمْ مُيَسَّرِينَ وَ لَمْ تُبْعَثُوا مُعَسَّرِينَ؛ «شما آسان گیر فرستاده شده اید نه سخت گیر.»
 بنابراین بعثت محمدی تنها بعثت دوجانبه است بعثت پیامبر و بعثت امت. صحابه عمیقاً این حقیقت را درک کرده بودند و بدون تکلف بر زبانهایشان جاری بود. چنانچه ربیع بن عامر خطاب به رستم فرمانده قشون فارس گفت: «اللَّهُ ابْتَعَثَنَا» خداوند ما را مبعوث نموده است و نگفت ما در آمدیم، یا قیام کردیم خیر! اللَّهُ ابْتَعَثَنَا لِتُخْرِجَ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَحْدَهُ الخ» با این وصف چون مسلمانان مبعوث هستند و امت امتی است فرستاده شده جهت ارشاد و هدایت بشر و هدف از بعثتش رهبری جهان به سوی خیر است پس طفره رفتن مسلمانان از مسؤولیتشان این مسؤولیت مهم و بزرگ که از طرف خداوند به آنها ارزانی داشته شده است، فاجعه ای است بزرگ و تراژدی ای است جهانی که با مقیاسهای ساختگی هرگز قابل درک نیست.

همچنین دو عامل وجود دارد که باعث عدم فهم صحیح این مسئله می شود: ۱ یکی اینکه فکر کرد اسلام تنها یک دینی هست که در مجموعه از عقاید خلاصه شده! ۲ اینکه امت اسلام را مانند دیگر امت ها دانستند.

علامه مودودی رحمه الله به این مسئله پاسخ می دهد به خوبی و ما هم کنفرانس را با گذاشتن مطالبی از ایشان به پایان میرسانیم:

[فان كان الإسلام نحلة كالنحل الأخرى والمسلمون أمة كغيرهم من أمم العالم؛ فلا جرم ان <<الجهاد>> الإسلامي يفقد بذلك جميع المزايا والخصائص التي جعلته رأس العبادات ودره تاجها. لكن الحقيقة أن الإسلام ليس بنحلة كالنحل الرائجة وان المسلمين ليسوا بأمة كأمم العالم، بل الأمر ان الاسلام فكرة انقلابية ومنهاج إنقلابي يريد أن يهدم نظام العالم الاجتماعي بأسره ويأتي بنيانه من القواعد ويؤسس بنيانه من جديد حسب فكرته ومنهاجه العملي. ومن هناك تعرف أن لفظ « المسلم، وصف للحزب الإنقلابي العالمي الذي يكونه الاسلام وينظم صفوفه ليكون أداة في أحداث ذلك البرنامج الانقلابي يرمي إليه الإسلام ويطمح إليه ببصره، والجهاد عبارة عن الكفاح الانقلابي عن تلك الحركة الدائبة المستمرة التي يقام بها للوصول إلى هذه الغاية وإدراك هذا المبتغى.]